

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حرکت، خروج از قوه به فعل است. برای این که استعدادهای انسان در جهت فعلیت یافتن انسانیت در او شروع شود به شکوفا شدن، یعنی خروج از قوه به فعلیت انسانی و در صراط انسانیت سلوک کند، مستلزم این است که شخص بین افراط و تفریط، صراط مستقیم را در همه‌ی شؤون وجود خود طی کند؛ هم در فکر و اعتقاداتش، هم در خلقش، هم در اعمالش؛ در همه چیزش حالت اعتدال حفظ شود تا تمام استعدادهای انسانی بتواند در او شکوفا شود و صراط انسانیت را به سلامت سلوک و طی کند؛ در همه‌ی امور این اعتدال لازم است.

در احکام شرعی که مربوط به اعمال بدنی است؛ اعتدال لازم است. قرآن فرمود: «كُلُوا وَاشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا»<sup>۱</sup> نه دست از خوردن و آشامیدن بکشید و نه در خوردن و آشامیدن افراط کنید. این حدّ احتدال است. فرمود: «وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ» دست‌هایت را به گردنت گره نزن و زنجیر نکن که آزاد نباشد برود در جیبیت تا چیزی به فقیر و نیازمندی بدهی؛ این‌گونه نشود؛ امّا وقتی هم که خواستی انفاق کنی، «وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ»<sup>۲</sup> و تا آخر آنچه که داری، طوری نده که خودت به مشکل بیفتی و مورد مذمت قرار گیری. این هم همان حدّ اعتدال است. یا فرمود: «و»

---

<sup>۱</sup>. سوره‌ی أعراف، آیه‌ی ۳۱.

<sup>۲</sup>. سوره‌ی إسرائ، آیه‌ی ۲۹.

آتوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَ لَا تُسْرِفُوا»<sup>۳</sup> وقتی موقع درو شد، حَقّش را بدهید. آنچه که حق است باید بدهید؛ زکات باید بدهید؛ انفاق باید بکنید و هر کار که باید بکنید؛ «وَلَا تُسْرِفُوا». اما در دادن اسراف هم نکنید. این همان حدّ اعتدال است. نه از آن طرف ندهید و نه از این طرف در دادن اسراف کنید. یا فرمود: «وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ» نماز که می‌خواهید بخوانید، داد نزنید و با عَرَبده نماز نخوانید. «وَلَا تُخَافِتْ بِهَا» خیلی هم آهسته نخوانید. «وَأَبْتَعِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا»<sup>۴</sup> راهی بین فریاد کشیدن و سکوت و آهسته خواندن انتخاب کن. نمازت را با صدای معتدل و متین بخوان. البته این بحث مال بخش‌هایی از نماز است که انسان مختار است. والاّ مثلاً در مورد مردها حمد و سوره‌ی نماز در نماز ظهر و نماز عصر باید با صدای آهسته خوانده شود. در مورد خانم‌ها هم این حکم در تمام نمازهایشان حاکم است. ولی جایی که مختاریم، فرمود: فریاد نکش! «وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ». اما نقطه‌ی مقابلش هم «وَلَا تُخَافِتْ بِهَا» «وَأَبْتَعِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا». این نمونه‌هایی از مسیر اعتدال در افعال بدنی ماست.

در حالات ما هم اعتدال لازم است. در کتاب شراب طهور گفته‌ام و در شرح مصباح هم اشاره کرده‌ام. بعضی‌ها صرفاً با جذب حرکت می‌کنند. بعضی‌ها صرفاً به سلوک متکی‌اند. هر دو اشتباه است. اگر سلوک و جذب با هم باشد؛ یعنی اهل جذب محروم از سلوک نباشد و سلوک را ترک

۳. سوره‌ی أنعام، آیه‌ی ۱۴۱.

۴. سوره‌ی إسراء، آیه‌ی ۱۱۰.

نکند؛ سالک هم خودش را از بهره‌های جذبه محروم نکند، در این صورت است که می‌توان خوب و به سلامت و به سرعت به مقصد رسید.

در سلوک گاهی اوقات حالت قبض دست می‌دهد؛ گاهی اوقات هم حالت بسط دست می‌دهد. گاهی اوقات انسان حالت گرفتگی دارد؛ احساس می‌کند هیچ حال عبادت ندارد؛ هیچ لذتی از عبادتش نمی‌برد و شکوفایی و طراوت و زیبایی فضای عبادت و بندگی را اصلاً احساس نمی‌کند. بعضی وقت‌ها هم فضای روحی سالک خیلی باز است. نه قبض مطلق، نه بسط مطلق، بلکه هر دوی آنها با هم لازم است. سلوکی موفق است که قبض و بسط، هر دو در آن باشد.

در زمینه‌ی خوف و رجا، یک عده فقط خائفند و خوف فلجشان می‌کند. به قدری از عذاب الهی و از خود خدا می‌ترسند که اصلاً هیچ امید ندارند؛ مأیوسند؛ می‌گویند من نابودم؛ اصلاً راهی به اصلاح و نجات ندارم. با این همه گناه و بدی‌یی که کرده‌ام، تباهم؛ چرا بی‌خودی زور بزنم؟ یک عده این گونه‌اند. یک عده هم از آن طرف، طوری امیدوارند که امیدشان امید منحرف است. به آنها اهل تمنّی یا اهل غرور می‌گوییم. می‌گویند من هر کار کنم، هر چه معصیت کنم؛ هر چه ظلم کنم؛ هر چه مال مردم بخورم و هر چه فسق و فجور کنم، نمی‌دانی خدا چقدر خوب است. محال است من را عذاب کند. هر دو انحراف است. هم خوفی که به یأس و قنوط منتهی می‌شود و هم رجایی که به غرور و تمنّی منتهی می‌شود، هر دو باطل است. چیزی بین این دو لازم است. این هم باز همان صراط مستقیم است.

در اخلاقیات هم بحث اعتدال و صراط مستقیم داریم. شخصی انسان شهوترانی است و همه‌ی شخصیتش در شهوت و شهوترانی خلاصه شده است، به او شَرِه می‌گویند. شخصی هم انسانی است که اصلاً قُوای شَهَوانی در او خاموشِ خاموش است. هر دوی آنها منحرفند. یکی افراط است و دیگری تفریط است. هر دو غلط است. حدّ وسط عَفّت و پاکدامنی است. نه شَرِه و هرزه و نه خَمود و بی‌احساس. حدّ وسط عَفّت است که این اخلاق حسنه است. یا بعضی‌ها بی‌باکند؛ مُتِحَوِّرند؛ بی‌کله‌اند؛ خودشان را به خطر می‌زنند و بالاخره هم نابود می‌شوند؛ به صورت غیر عَقلابی به میدان خطر می‌روند. این تَحَوِّر است. بعضی‌ها انسان‌های بُزدلی‌اند؛ جَبُونند؛ ترسویند و از کوچک‌ترین چیزی می‌ترسند؛ آنها هم منحرفند. بین تَحَوِّر و جُبْن حدّ وسط و اعتدال شجاعت است. بعضی‌ها جُرْبُزه دارند. جُرْبُزه یعنی یک ذکاوت شیطنت آمیز و زیرکی‌های شیطانی. در نقطه‌ی مقابل آن، بعضی‌ها هم حالت بلاهت دارند و ساده‌لوحند. هر دوی آنها باطل است؛ هم زیرکی و ذکاوت شیطنت‌آمیز که کلاه سر همه‌ی عالم می‌گذارد و از استعدادش برای انحراف و انحطاط استفاده می‌کند و شیطانی است. و هم انسان اَبَلّه و انسان بُله که هیچ چیز را تشخیص نمی‌دهد و هر چه می‌گویند، به راحتی کلاه سرش می‌رود. حدّ اعتدال بین این دو، حکمت است. شخصی ظالم و ستمگر است و حقّ دیگران را تَضییع می‌کند. شخصی ستم‌پذیر و مُنظَلِم است؛ توسّری‌خور است؛ نه تنها حقّ کسی را تَضییع نمی‌کند، حقّش را هم که می‌خورند، اصلاً صدایش در نمی‌آید. قرآن فرمود: «لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ»<sup>۵</sup> نه ظلم کنید و نه ظلم‌پذیر باشید. حدّ وسط بین ظلم و انظلام، عدالت است. پس در اخلاق هم بحث صراط مستقیم است؛ حدّ وسط و حدّ اعتدال.

<sup>۵</sup> سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۷۹.

در عقاید هم حدّ وسط داریم. یک بحث تنزیه داریم که خدا را منزّه بدانیم. یک بحث تشبیه هم داریم. اگر کسی در تنزیه افراط کند، تنزیه او تنزیه مُخَدَّد می‌شود و اصلاً وجود خدا منتفی می‌شود. اگر هم کسی در تشبیه بیراهه رود، به جسمانیت خدا یعنی تجسّم منتهی می‌شود. یعنی هر دوی اینها باطل است. اینجا هم اعتدال لازم است. تنزیه و تشبیه هر دو با هم و کنار هم باید مراعات شود.

یا شخصی می‌گوید پیغمبر مثل خود ماست. مگر کیست؟! «**مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ**»<sup>۶</sup>. او هم کسی است که غذا می‌خورد؛ می‌خوابد؛ لباس می‌پوشد؛ همسر می‌گیرد و بچه‌دار می‌شود. او هم مثل ماست. پیغمبر و امام را کسی مثل خودش تصوّر می‌کند. همان کسانی که در حیات پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جلوی پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و بعد از رحلت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جلوی امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام ایستادند، همین‌گونه بودند. جلوی پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌ایستادند. چقدر نقل شده است! در این زمینه توسط علامه سید شرف الدین جَبَلِ عَامِلِي کتاب خیلی خوبی نوشته شده است. اصل کتاب به عربی است و به فارسی ترجمه شده است به نام اجتهاد در برابر نصّ. چقدر همین دومی جلوی پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ایستاد و گفت: نخیر، من با نظر تو مخالفم. جلوی پیغمبر! می‌گفت پیغمبر کسی است و من هم کسی هستم. یا بعدها در عمل به وصایای رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و مواجهه با امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام چه کرد؟ این که امام را هم کسی مثل خودش بداند. پس یک شخص

---

<sup>۶</sup>. سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۷.

فقط پیامبر و امام را در همین مرتبه‌ی جسمانی «إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ»<sup>۷</sup> محدود می‌بیند؛ یک شخص هم از آن طرف، افراط و غلو می‌کند؛ پیغمبر و امام را خدا می‌داند و مثلاً علیّ الهی می‌شود؛ که آن هم انحراف است. اعتدال بین این دو.

یا در بحث معاد، بعضی‌ها معتقدند معاد جسمانی صرف است. بعضی‌ها معاد را روحانی صرف می‌دانند. یعنی بعضی‌ها معتقدند که همه‌ی معاد بهشت است و گلایی و سیب و انگور و خرما و خانه‌هایی که مصالح ساختمانی‌اش دُرّ و یاقوت و زُمُرْد و فیروزه و الماس است و لباس‌های زربفت و تخت‌های مُرَصَّع و همسران زیبارو و خدمتکاران کمر بسته‌ی نوجوان و قِلَمان و امثال اینهاست؛ فکر می‌کنند کلّ قیامت و بهشت یعنی همین. بعضی‌ها هم از آن طرف، می‌گویند اصلاً در قیامت این حرف‌ها نیست و همه‌ی بهشت لذّت تماشای جمال الهی و ارتباط با خداست و امثال اینها. یعنی نعم بهشتی را فقط روحانی می‌بینند. در حالی که هر دو غلط است. نعم بهشتی جمع بین این دو تا است. نه جسمانی صرف است و نه روحانی صرف. معاد، بهشت و دوزخ این‌گونه است. بنابراین صراط مستقیم یعنی راه میانه. این صراط مستقیم است.

## اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

وجود خود پیغمبر یا امام ﷺ صراط مستقیم است. یعنی خود پیغمبر ﷺ صراط مستقیم است. یعنی از مبدأ بالقوه بودن به منتهای فعلیت تامّ کمال انسانی رسیده‌اند. لذا خودشان صراط

<sup>۷</sup> سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۱۱۰.

مستقیمند. لذا در مورد «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» چقدر روایت داریم که فرمودند: امیرالمؤمنین علیه السلام

صراط مستقیم است.<sup>۸</sup> یا ائمه علیهم السلام فرمودند: «نَحْنُ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ»<sup>۹</sup> خود ما صراط مستقیم هستیم.

ما به ظاهر امام و پیغمبر علیه السلام بیعت کرده‌ایم و هنوز به باطن و مقامات روحانی‌شان راه نداریم. بیعت ظاهری که انسان با پیغمبر یا با امام معصوم علیه السلام بیعت می‌کند، مقدمه و طریق و راهی است برای این که بتواند به روحانیت آنها برسد و با روحانیتشان ارتباط بگیرد. چون حقیقت پیغمبر و امام علیه السلام که هیئت ظاهری و بدن جسمانی آنها نیست. حقیقتشان، حقیقت نورانی و روحانی‌شان است. این بیعت ظاهری، تبعیت ظاهری و تسلیم ظاهری با پیغمبر و امام علیه السلام طریقی برای راه پیدا کردن به روحانیت آنهاست. به روحانیت امام و پیغمبر علیه السلام که رسیدید، تازه آن طریقی برای رسیدن به خداست؛ یعنی طریق الی الله است. بیعت ظاهری با پیغمبر و امام علیه السلام، طریق به روحانیت پیغمبر و امام علیه السلام است و راه یافتن به روحانیت پیغمبر و امام علیه السلام، طریقی برای رسیدن به خود خدا و طریق الی الله است. یک‌وقت با مقام بشری امام بیعت می‌کنیم و می‌خواهیم به طریق الی الله برسیم؛ طریق الی الله همان نورانیت امام، معرفت امام به نورانیت و اتصال به مقام نورانیت امام است. در بحث‌های شرح مصباح، کمی راجع به معرفت امام به نورانیت صحبت کرده‌ایم. حدیث بسیار ارزشمندی که آخر کتاب مصباح هم چاپ شده است و راجع به آن صحبت

<sup>۸</sup>. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۳۷۵ و مجلسی، بحار، ج ۲۴، ص ۱۲.

<sup>۹</sup>. مجلسی، بحار، ج ۲۴، ص ۱۲ و صدوق، معانی الأخبار، ص ۳۵.

کرده‌ایم که سلمان و اباذر خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رفتند و امیرالمؤمنین علیه السلام راجع به معرفت امام به نورانیت صحبت کردند. طریق إلی الله معرفت امام به نورانیت است.

اهل سلوک به اتصال و معرفت به حقیقت امام اصطلاحاً حضور یا فکر می‌گویند. اولین مرتبه‌ی حضور و فکر این است که امام در قالب مثالی خود برای سالک تجلی و ظهور می‌کند. سالک در درون خود می‌بیند و ملاقات می‌کند؛ امیرالمؤمنین علیه السلام را ملاقات می‌کند؛ امام را ملاقات می‌کند. این مستلزم آن است که انسان، خود را پاک کند؛ تهذیب کند؛ قلبش جلا پیدا کند و باید مثل آینه صاف شود تا آن عکس بتواند در آن بیفتد. به قول شاعر: منجلی کن؛ منجلی کن؛ منجلی کن. همچنین گفت:

آینه شو، جمال پری طلعتان طلب      جاروب زن به خانه و پس میهمان طلب

پس قلب، تهذیب و تزکیه‌ی نفس می‌خواهد. البته فرد باید تحت تربیت یک مربی ذی صلاح معنوی و روحانی، با دستوراتی که از مربی‌اش می‌گیرد، در مسیر سلوک، مشغول تهذیب نفس شود تا به صفای باطن راه پیدا کند که امام را در تجلی مثالی، در درون خود ملاقات کند. خود این مراتبی دارد. یک وقت ولیّ خدا را در بیرون می‌بیند؛ یعنی مثال او را می‌بیند؛ لذا بغل دستی‌اش نمی‌بیند؛ ولی او احساس می‌کند آن ولیّ خدا را در بیرون می‌بیند؛ خودش را جدا، او را هم جدا می‌بیند. گاهی اوقات او را در درون خودش می‌بیند و احساس می‌کند که او به اصطلاح در درون خودش حلول کرده است. گاهی اوقات خودش و آن ولیّ خدا را متحد و یکی می‌بیند. گاهی اوقات هم اصلاً خودی نمی‌بیند و در آن ولیّ خدا فانی می‌شود. این ورطه بسیار ظریف و عجیب است.



گفتیم «أَدَقُّ مِنَ الشَّعْرِ» و «أَحَدٌ مِنَ السَّيْفِ» و «مُظْلَمٌ»، و امثال این تعابیر که در روایات بود. راه سلوک، راه بسیار ظریف و خطرناکی است و حتماً باید تحت هدایت یک فرد ذی صلاح راه رفته‌ی به مقصد رسیده‌ی مأذون به اذن راهبری و دستگیری انجام شود؛ و الاً بسیار خطرناک است. بسیاری از چیزها خیلی شبیه حقیقت است، اما حقیقت نیست. بسیاری از مکاشفات، بسیاری از خطورات و الهامات و بسیاری از حالاتی که به سالک دست می‌دهد، اصلاً صحیح نیست. ممکن است او فریب بخورد. آیا چیزی که به قلب من الهام شد؛ این واردات قلبی، رحمانی است؟ مَلْکِی است؟ نفسانی است؟ شیطانی است؟ خودم نمی‌توانم تشخیص دهم؛ فرد ذی صلاحی که صاحب تشخیص است باید من را هدایت و راهبری کند. آن مکاشفه، مکاشفه‌ی شیطانی بود؟ رحمانی بود؟ چه بود؟ مکاشفه بود؛ اما چه نوع مکاشفه‌ای بود؟ خیلی انحرافات ممکن است در این مسیر رخ دهد. خیلی باریک است؛ یک ذره منحرف شود، از روی صراط، درون جهنم گمراهی و تباهی می‌افتد. به جای این که به اوج قلّه‌ی کمال و توحید برسد، به عمق درکات دوزخ گمراهی و حُلُول و اِتِّحَاد و یک نوع وحدت وجود انحرافی و غلط یا به اباهی‌گری می‌رسد که همه‌چیز را برای خودش جایز می‌داند؛ نسبت به هیچ فسق و فجوری پروا ندارد و اصلاً خودش را نسبت به شریعت و در برابر احکام دین بدون مسئولیت می‌داند. خیلی انحرافات در این راه ممکن است گریبان‌گیر شود و لذا خیلی باید ترسید از این که انسان بی‌راهبر و بی‌راهنما قدم در این راه بنهد. به قول حافظ:

قطع این مرحله بی‌همراهی خضر مکن      ظلمات است بترس از خطر گمراهی (تنهایی)

## هدایت به چه؟

«إِهْدِنَا» بی که در «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» گفته می‌شود، بستگی به گویندگان، مصداق‌های مختلفی دارد. شخصی مسلمان نیست؛ هدایت شدنش به این است که به پیغمبر اسلام ﷺ و نبی راه پیدا کند که خود نبی راهبر و راهنماست. البته شاید بگویید کسی که مسلمان نیست، اصلاً سوره‌ی حمد را نمی‌خواند و «إِهْدِنَا» نمی‌گوید. ولی کسی که مُسلم است؛ یعنی اسلام ظاهری آورده است، اما به حقیقت روحانی پیغمبر و امام راه پیدا نکرده است؛ او می‌گوید «إِهْدِنَا» و می‌خواهد به طریق الی الله که همان روحانیت پیغمبر یا امام است راه پیدا کند. یا مسلمان است؛ می‌گوید «إِهْدِنَا»، ما را به ولیّ خودت راهبر شو و دلالت کن و برسان؛ یا اگر رسیده‌ایم ما را در راه او و همراه او در صراطی که همان اسلام است، ثابت قدم بدار؛ یا ما را به ایمان هدایت کن؛ من مسلم شده‌ام؛ اما هنوز مؤمن نیستم. یا مؤمنی است که به مقام حضور هم راه پیدا کرده است؛ می‌گوید ما را در این طریق ثابت‌قدم و پایدار بدار. حال که به طریق الی الله راه پیدا کرده‌ایم، ما را در این طریق تا انتهای راه، که مقام توحید و شهر توحید است؛ راهبر باش. این هم اجمالی از بحث «إِهْدِنَا».

صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ

این که می‌گوییم «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»، «صِرَاطَ الْمُسْتَقِيمِ» چیست؟ «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ

عَلَيْهِمْ»، راه کسانی که به آنها نعمت عطا کرده‌ای. سلوک در صراط مستقیم انسانیت جز با ولایت

امکان‌پذیر نیست. ولایت همان نعمت حقیقی است. لذا «الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» همان کسانی اند که

نعمت ولایت به آنها عطا شده است. «صِرَاطَ الْمُسْتَقِيمِ» صراط کسانی است که نعمت ولایت به آنها

عطا شده است. این راه بدون ولایت طی‌شدنی نیست. صراط مستقیم حقیقت ولایت است و محال

است کسی به شهر توحید راه پیدا کند، مگر از صراط مستقیم ولایت. اگر کسی به شهر توحید

رسیده است، یقین کنید که ولایت را پذیرفته است؛ ولو اوّل کار سنی بوده است؛ ولو ابراز تشیّع

هم نکرده است؛ به دلایلی تقیه کرده است یا به هر دلیل دیگری مخفی داشته است؛ به دلیل

شرایط، تشخیص شرعیش این بوده است؛ والا محال است کسی بدون قبول ولایت به شهر توحید

برسد. و اگر کسی منکر ولایت است، گول نخورید؛ باور نکنید؛ هر چه هم عارف صاحب‌نام و صوفی

صاحب شهرتی باشد، باورتان نیاید که او به شهر توحید رسیده باشد؛ محال است.

إنعام چیزی است که ملایم انسانیت انسان باشد. چون یک‌وقت چیزی ملایم با طبع حیوانی

ماست؛ غذای خوشمزه است؛ محیط با درجه حرارت مطبوع است؛ لباس نرم و راحتی است؛ اینها

ملایم طبع حیوانی و جسمانی ماست. اما آنچه ملایم طبع انسانیت ماست، نعمت حقیقی است؛ که

همان ولایت است. نعمت ولایت است که استعدادهای انسانی ما را فعلیت می‌بخشد و لازمه‌ی

رسیدن به آن طیّ طریق وسطی و طیّ مسیر اعتدال در همه‌ی امور است.

نعمت‌های ظاهری مثل غذای خوشمزه، خانه‌ی راحت، وسیله‌ی نقلیه‌ی مناسب و هر چیز دیگر از  
 نعم ظاهریه، اگر وصل به ولایت باشند، نعمتند و اگر نباشند نعمتند. چون پول و ثروتی که آمده  
 است، اگر در مسیر ولایت هزینه نشود و مصرف نشود، در مسیر فسق و فجور و گناه و بی‌بند و  
 باری مصرف می‌شود و نعمت می‌شود؛ چون مرا از مسیر کمالات انسانی و از صراط مستقیم بیرون  
 برد. نعمت چیزی است که مرا در صراط مستقیم پیش می‌برد. پس اگر نعم ظاهریه وصل به ولایت  
 باشند، نعمتند؛ اما اگر منهای ولایت باشند، نعمتند چون به خروج من از طریق انسانیت و مقام  
 انسانیت منتهی می‌شوند. حتی مقامات انسانی‌یی که کسی در مسیر سلوک به آنها رسیده است؛  
 یعنی شکوفایی‌هایی که در او ایجاد شده است و فعلیت یافته است؛ آنها قطعاً از طریق ولایت  
 فعلیت یافته است؛ اما اگر همین شخص منحرف شود؛ دچار خودخواهی، تکبر، خودنمایی، جاه-  
 طلبی و عجب شود، چیزهایی به او دادند؛ استعدادهایی در او شکوفا شد؛ ولی همه‌ی آنها او را  
 مفتون و مغرور خودش کرد، او مسخر شیطان می‌شود. کمالات انسانی‌یی هم که در او بود و نعمت  
 بود، نعمت می‌شود. خدا می‌داند که همین کراماتی که در اوست چگونه او را به عمق جهنم می‌برد.

### غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ

فرمود: «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ» صراط مستقیم بین این  
 دو تاست؛ بین «مَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» و «ضَالِّينَ»؛ صراط مستقیم این وسط، طریق وسطی است.  
 «مَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» تفریط کردند و «ضَالِّينَ» افراط کردند. «صِرَاطَ الْمُسْتَقِيمِ» که «صِرَاطَ الَّذِينَ

أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» است، وسط این دوتاست و راه میانه است. «مَغْضُوبٌ» مُفْرَطٌ است؛ چون منکر ولایت است. یعنی اصلاً به سمت ولیّ نیامد. این از «مَغْضُوبٌ عَلَيْهِمْ». «ضَالِّينَ» کسانی‌اند که مُفْرَطٌند؛ یعنی افراط کردند؛ غلوّ کردند و برای ولیّ خدا مقام خدایی قائل شدند. پس «مَغْضُوبٌ عَلَيْهِمْ» منکران ولایت و «ضَالِّينَ» اهل غلوّند. معیار رضایت الهی برای تشخیص راه مستقیم و در برابرش راه افراط و تفریط، ولایت است.

«مَغْضُوبٌ عَلَيْهِمْ» مصداق‌های مختلفی می‌تواند داشته باشد. ممکن است «مَغْضُوبٌ عَلَيْهِمْ» ناصبی‌ها باشند. در صدر اسلام بودند و هنوز هم متأسفانه در بعضی جاها هستند؛ ناصبی‌ها به ائمه‌ی هدی و اهل بیت پیغمبر اکرم ﷺ دشنام می‌دهند. پایه‌گذار آنها به صورت رسمی در تریبون‌های علنی معاویه بود که واجب کرد در خطبه‌های نماز جمعه به امیرالمؤمنین ﷺ جسارت شود. پس «مَغْضُوبٌ عَلَيْهِمْ» ناصبی‌ها هستند. «ضَالِّينَ» بقیه‌ی سنی‌ها هستند که ناصبی نیستند؛ دشنام نمی‌دهند و عداوت ندارند، اما ولایت ائمه ﷺ را هم منکرند؛ پذیرا نشدند و ایمان نیاوردند.

به تعبیر دیگر، «ضَالِّينَ» کسانی‌اند که در مقامات ائمه ﷺ شک می‌کنند. نقطه‌ی مقابلش کسانی‌اند که مقاماتی فوق مقام بشری و فوق مقام مخلوقیت برای ائمه ﷺ قائلند. افراط و تفریط را در نظر بگیرید همیشه وجود دارد. البته روایاتی هم داریم که اگر خدا توفیق داد جلسه‌ی آینده برایتان بخوانیم نشان می‌دهد که ممکن است «مَغْضُوبٌ عَلَيْهِمْ» و «ضَالِّينَ» دو صفت برای یک فرد

باشد؛ یعنی یک فرد در آن واحد هم «مَغْضُوبٌ عَلَيْهِمْ» باشد و هم «ضَالِّينَ» و مصداقی برای هر دو باشد.

امیدواریم خدای متعال به همه‌ی ما توفیق قدردانی نعمت ولایت را عنایت کند؛ توفیق التزام به ولایت را به همه‌ی ما عنایت کند و ما را با حقیقت روحانی ولیّ الله اعظم مرتبط کند و به دستگیری امام عصر ارواحنفا، ما را به حقیقت توحید و شکوفایی تمام استعدادها و قوای انسانی نایل بفرماید. به برکت صلوات بر محمّد و آل محمّد

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ